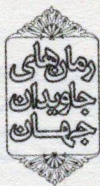




سفر به مرکز زمین

انتر ژول ورن
ترجمہی ثمین نبی پور



{متن کامل}

افق
شر

عمویم کشفی بزرگ می کند!

اکنون که به رخدادهای آن روز پرحادثه فکر می کنم، سخت می توانم واقعیت ماجراجویی هایم را باور کنم، ماجراجویی هایی شگفت انگیز که وقتی یادشان می افتم، بهت زده می مانم.

عمویم مردی آلمانی بود که با خاله ام، زنی انگلیسی، ازدواج کرد. عمو که به خواهرزاده‌ی^۱ یتیم و بی پدرش بسیار وابسته بود، من را دعوت کرد تا در خانه اش در سرزمین پدری، زیر نظر خودش مطالعه و تحقیق کنم. خانه در شهری بزرگ بنا شده بود و عمویم، استاد فلسفه، شیمی، زمین شناسی، کانی شناسی و علوم دیگر بود.

یک روز که در آزمایشگاه وقت می گذراندم و عمویم خانه

۱. توضیح اینکه به علت رابطه‌ی نزدیک میان راوی و پروفیسور که در واقع شوهر خاله اش است، او را عمو می خوانند. از طرفی، از آنجا که پروفیسور با خاله‌ی راوی ازدواج کرده، او را خواهرزاده‌ی خود می داند - م.

نبود، ناگهان احساس کردم باید بافت های بدنم را بازسازی کنم، یعنی گرسنه ام شد. می خواستم بروم سراغ آشپز فرانسوی مان که عمویم، پروفیسور لیدنبروک، ناگهان در خانه را باز کرد و با عجله از پله ها آمد بالا.

البته پروفیسور لیدنبروک، عموی عزیزم، به هیچ وجه آدم بدی نبود، فقط کمی تندخو و عجیب و غریب بود. کنار آمدن با او به معنی اطاعت کردن از او بود. به ندرت پیش می آمد در خانه ی مشترکمان پاهای سنگینش را بر زمین بکوبد و فریاد بکشد که پیش او بروم.

- آکسل... آکسل... آکسل...

با عجله راه افتادم، اما پیش از آنکه به اتاقش برسم، درحالی که پله ها را سه تایی می پریدم، پای راستش را محکم روی زمین کوبید: «آکسل...» و با لحنی سراسیمه گفت: «داری می آیی بالا؟»

راستش را بخواهید، در آن لحظه بیش از آنکه به پاسخ سؤالات علمی علاقه مند باشم، مشتاق بودم بدانم ناهارمان چیست.

برای من سوپ از سود^۱ هیجان انگیزتر، املت از حساب و سوسه انگیزتر و کنگر فرنگی ده برابر از آزیست^۲ ارزشمندتر بود. اما عمویم آدمی نبود که بشود منتظرش گذاشت. بنابراین، پرسش های کم اهمیت را به بعد موکول کردم و خودم را به او رساندم.

او مردی دانشمند و فرزانه بود. امروزه، بیشتر افراد این حوزه برای خود اطلاعات جمع می کنند، مثل دوره گردهایی که می خواهند جنسشان جور باشد، به خاطر رفاه دیگران، تا به مغازه ها جنس برسانند و به طور کلی، برای جامعه مفید باشند. اما عموی عزیز من، پروفیسور لیدنبروک این طور نبود؛ او مطالعه می کرد، تا پاسی از شب بیدار می ماند، کتاب های قطور می خواند و متون دشوار و کتاب های رحلی را زیر و رو می کرد تا علم و دانشی را که به دست می آورد فقط برای خودش نگه دارد. این که عمویم نمی خواست دانشش را بیش از حد لازم در اختیار دیگران بگذارد، علتی داشت که شاید به زعم بعضی،

۱. Soda؛ سود، اکسید سدیم، هیدروکسید سدیم، سود سوزآور، جوش شیرین - م.

۲. ترکیبی معدنی به صورت الیاف و سنگ، پشم شیشه - م.